

((بمناسبت سوم اسفندماه و ۲۶ اسفند زاد روز شاه بزرگ))

- نام ایران؛ ایران است؛ نه پرس.
 - از پوشیدن لباسهای خارجی خودداری کنید. ایرانی باید پارچه بافت ایران بپوشد.
 - کروات؛ کروات بافت یزد؛ نه بافت اروپا. در ساختمانهای جدید از معماری تخت جمشید تقلید کنید.
 - زن ها باید حجاب رابه دور بیاورند و دوش به دوش مردها در جامعه حضور پیدا کنند.
 - لقب های فلان الدوله و فلان السلطنه از این پس ملغی میشود.
 - به جای لقب؛ باید نام خانوادگی انتخاب کرد.
 - تابلوی مغازه ها باید به زبان فارسی باشد؛ نه به زبانهای فرنگی.
 - مراد و دوستی بامورین سفارتخانه هانوعی خیانت است.
 - مملکت وزارت خارجه دارد. راه ارتباط بامورین سفارتخانه هاهمین وزارت امور خارجه است.
 - جاده ها باید امن شود.
 - هر قدر که میشود مدرسه باز کنید.
 - نظام وظیفه قدمی اساسی؛ در تاسیس ارتش نوین ایران است.
 - دانشکده افسری درست میکنیم که از این به بعد افسران ماهمه درس خوانده باشند.
 - مملکت دانشگاه میخواهد.
 - لباس روحانیت؛ لباس مقدسی است. نباید هر بیسوادی و هر عوامفریبی عمامه به سر؛ و عبائی روی دوشش بیاندازد.
 - دین و سیاست دواصل مقدس اند؛ اما اختلاط آنها نه بصرفه دین است و نه به صرفه سیاست. چون هم دین سست میشود و هم سیاست به پستی وابتدال کشانده میشود.
 - باید رفتار رجال مملکت از هر جهت حتی در لباس پوشیدن سرمشق و نمونه باشد.
- همه اینها از زبان کسی بیرون آمد و بدست کسی جامه عمل پوشیده شد که نه دانشگاه دیده بود و نه به اروپا و آمریکا رفته بود.

او مردی استثنائی بود. با صفاتی متضاد و کارهای منحصر به خودش. زمخت؛ مصمم؛ وقت شناس؛ کم حرف ولی پرکار؛ میهن پرست؛ منظم؛ صرفه جو؛ مخالف اشرافیت؛ کم معاشرت؛ عاشق وطن؛ و بالاخره نترس و شجاع.

در شرایط سخت و بحرانی کشورمان ایران؛ زمانی که امیدها به یاس تبدیل شده بود و مردم روزنه ای برای نجات نمیدیدند؛ مردی خود ساخته از یطن جامعه و از تبار طبرستان بانام رضا؛ سوم اسفندماه سال ۱۲۹۹ خورشیدی در یکی از بیمارترین روزهای تاریخ ایران قدم کرد و چون آذرخشی درخشید و سگان کشتی شسکسته مملکت را بدست گرفته و از گرداب هولناک زمان به ساحل امید رساند.

در ایران آنروز ارتش روس و انگلیس و ارتش عثمانی لانه گذاشته بودند. بیماری و فقر و گرسنگی سالهانی را بانام سال قحطی و یاسال و بانوی لقب داده بود. تراخم و مالاریا و آبله، امراض رایجی بودند که گهگاه نبودنشان مایه تعجب مردم میشد.

از تهران به مشهد رفتن مقدور نبود؛ باید به روسیه بروند و از عشق آباد مجدداً به خاک ایران سرازیر شوند. اگر از تهران قصد مسافرت به مشهد را داشتید؛ ابتدا باید به بندر پهلوی میرفتید و سپس با کشتی به بادکوبه و از آنجا به عشق آباد ترکمنستان؛ و سرانجام به مشهد وارد میشدید. و اگر قصد مسافرت به خوزستان را داشتید؛ ابتدا به آذربایجان و سپس به استانبول در ترکیه و پس از آن به بغداد و از آنجا به بصره و بالاخره به خوزستان وارد میشدید.

کشورمان ایران در نهایت انحطاط به سر میبرد. قدرت مرکزی بکلی تحلیل رفته بود؛ و حکام خودکامه در نقاط مختلف مملکت فقط در باجگیری و سرکسبه کردن مردم کوشا بودند. عدالت و امنیت وجود نداشت و مردم همواره دستخوش تعدی و تجاوز؛ خان ها؛ مـلاها؛ و باجگیران و راهزنان ولوطی های محله قرار داشتند. هر که زورش بیش بود؛ حاکم محل بود.

کارمندان دولت به جای دریافت حقوق ماهیانه؛ آجر دریافت میداشتند. کودکان در مکتب خانه ها؛ به خواندن عمه جزء (و)؛ و قرآن و سایر کتب عربی مشغول بودند. علم و صنعت با مردم ایران بیگانه بود. جهل و تاریکی و فقر و مرض و بیسوادی بر کشورمان سایه افکنده و شیرازه کشور از هم گسیخته و ایران به صحنه تاخت و تاز کشورهای خارجی تبدیل شده بود.

قرارداد ۱۹۰۷ روسیه تزاری و دولت استعماری انگلستان ایران را به منطقه نفوذ خود؛ یعنی حوزه نفوذ روس در شمال کشور و منطقه نفوذ انگلیس در جنوب کشور بین خود تقسیم کرده بودند. در شمال روس ها؛ گاردقراق ایجاد کرده و افسران روسی این گاردر را اداره میکردند و در جنوب نیز انگلیسها از رقیب شمالی خود عقب نمانده؛ پلیس جنوب رازینظر افسران خود تشکیل داده بودند و طبق ماده ۵ قرار داد ترکمن چای و گلستان؛ خانواده قاجار زیر نفوذ دولت روسیه تزاری بودند.

این سردار بزرگ ایران زمین پس از تا رومار کردن همه یاغیان و طاغیان و گردنکشان در سراسر کشور؛ با لغو زنجیر اسارت یکصدساله کاپیتولاسیون و لغو کلیه امتیازات خارجی در امور گمرک و قند و شکر امتیاز چاپ و نشر اسکناس و دهها امتیازات دیگر که شاهان قاجار بتدریج به دولت های روس و انگلیس داده بودند؛ دست خارجیان را از کشورمان کوتاه کرد.

با ایجاد دادگستری آخوندها را از قضاوت بیرون کرد. باریق حجاب از زنان؛ آنان را در سازندگی ایران نوین و امور جامعه مشارکت داد.

ایجاد زیربنای مدرن اداری بر پایه و اسلوب دنیای مرفعی چون دادگستری؛ دارائی و شهریاری و بانک ملی؛ تاسیس راه آهن سرتاسری؛ ایجاد کارخانجات سیمان و گلیسرین؛ پنبه؛ مواد شیمیایی و مواد نسوز؛ نوب مس؛ بافندگی و ریسندگی؛ روغن کشی و برنج و چای؛ ایجاد مدارس دخترانه و پسرانه مختلط؛ دبیرستانهای حرفه ای و علمی و دانشگاه تهران؛ دانشگاه جنگ و دانشکده افسری؛ بهداری و بیمارستانها؛ هتل ها و اسکه ها در شمال و جنوب کشور؛ بنادر و گمرکات و فرودگاه و بالاخره دگرگونی و تقویت نیروهای انتظامی و دفاعی کشور را که بتواند یک ارتش نوین و قوی را در ایران آینده داشته باشد.

نباید فراموش کرد که همه این اقدامات؛ بدون دریافت حتی یک ریال وام و یا قرض از کشورهای خارج انجام گردید.

در بخشی از کتاب سفرنامه مازندران که در سال ۱۳۰۵ خورشیدی؛ تنها یکسال پس از رسیدن به سلطنت بقلم خود رضاشاه نوشته شده؛ چنین آمده است: «من وطن خود ایران را بخوبی میشناسم. ایالات و ولایات و شهرها و قصبات مهم آنرا تماما" دیده ام؛ و حتی در اغلب قراء و دهکده های آن بیتوته کرده ام. تصور میکنم احدی در ایران به قدر من به جزئیات اخلاق و عادات و رسوم اهالی واقف و آشنا نیست. زیرا افراد برجسته و مشخص آنرا در هر ضلعی از اضلاع مملکت باشند؛ شخصا" میشناسم و با اصول زندگی؛ طرز تفکر؛ ایمان و عقیده و تخیلات و توهمات آنها واقفم. هر کسی که بکاری گمارده میشود؛ باید به جزئیات و دقائق آن امر مطلع گردد؛ زیرا که در چنین مملکتی چرخهای کشور با توازن و توافق کار نمیکند؛ تا هر چرخ و وظیفه خود را اجرا نماید و مطمئن باشد که سایر چرخهای کار و حرکت خود را انجام میدهند. در این صورت آن چرخ که در حرکت و در کار است فی الواقع باید سایر ماشینهای خفته و از کار مانده مملکت را هم بگردش در آورد.

به قوانین ثابتیه طبیعی هم اگر مراجعه کنیم در ظاهر امر جز حرکت و انرژی و تبدیل و تحول که باز نتیجه حرکت است؛ چیز دیگری نمی بینیم و بالنتیجه زندگی عبارت است از حرارت و حرکت. بدین لحاظ حقیقتا" جای هزاران افسوس است که سکنه یک مملکت پشت به قانون قطعی حیات زده و مختصر حرارت و حرکتی از آنها دیده نمیشود.

بشهادت خداوند متعال از روزیکه خود را؛ در مقامی دیده ام که موثر در اوضاع بوده؛ همت گماشته ام که تا غایت قوت خود کار کنم و ساکت ننشینم. وظیفه انفرادی و اداری هر صاحب مقامی البته بجای خود ثابت و مقدس است؛ اما در مملکتی مثل ایران وظیفه من این بوده و خواهد بود که در راه فداکاری و جهاد وارد مرحله اصلاحات شوم.

در مقابل آن جامعه ای که بلندترین مقام را بمن تفویض کرده و مرا مسئول نظم و عهده دار رفاهیت خود قرار داده است؛ من نیز موظفم که صیانت و وطن را بر حفظ جان خود رجحان بدهم و بر همه ثابت نمایم که (همه چیز برای وطن)

شب و روز استراحت را بر خود حرام کرده ام؛ اساساً از بدو طفولیت وارد مرحله تفریح و تفرج و عیش و خوشگذرانی و تن آسانی نبوده ام. بر طبق عادات همیشگی در تمام شبانه روزی بیش از چهار ساعت نمی خوابم و اخیراً یک ساعت از آن چهار ساعت نیز؛ صرف تفکر و تتبع میشود.

البته اوضاع مالی مملکت با حوادث فوق العاده ای که بر آن وارد آمده و در معرض چپاول خودی و بیگانه قرار گرفته بود؛ طوری نیست که بزودی بتوانم بهبود کاملی را انتظار داشته باشم؛ ولی با نظریاتی که اندیشیده ام و افکاری که پیش بینی کرده ام؛ یقین قطعی دارم که پس از سه الی چهار سال دیگر بودجه مملکت را با تعادل ثابت؛ گریبان مملکت را از استقراضهای خانانه و خانه برانداز دوره های سلف؛ آسوده و مستخلص خواهم نمود.

از تذکر یک موضوع مهمی که هیچ گوشی فعلاً در ایران طاقت شنیدن آنرا ندارد؛ خودداری نمیکنم و آن احداث خط آهن ایران است. آیاممکن است که خط آهن ایران با پول خود ایران وبدون استقراض خارجی و در تحت نظر مستقیم خودتاسیس شود؟ آیاممکن است که مملکت پهناوری مثل ایران از ننگ نداشتن راه آهن خلاص شود؟ آیا در اینموقع که دیگران در خطوط آسمان در طیران هستند و تمام اراضی آنها مشبک از خطوط آهن است؛ ممکن است که مملکت من هم از ننگ و عار؛ بی راهی نجات یابد؟ آرزو و آمال غریبی است. خزانه مملکت طوری تهی است که از مرتب پرداختن حقوق اعضاء دوانر دولتی عاجز است؛ و این در حالی است که من نقشه امتداد خط آهن ایران را در مغز خود میپرورانم؛ آنهم با سیصد کرور تومان مخارج وبدون استقراض.»

میگویند: انگلیسها در سالهای اول پادشاهی رضاشاه کاری با او نداشتند و علیه او کاری نمیکردند. ولی در سالهای آخر سلطنتش متوجه شدند که این مرد کوهستانی عاشق ایران است؛ و از ایران میخواهد؛ ایرانی را بسازد که نفسی آزاد بکشد. خاصه آنکه میدیدند رضاشاه تمایل خاصی به آلمانها پیدا کرده است؛ تمایلی که آنروزها در افکار عمومی نیز تاند میبشد. این بود که صدای انگلیسیها از رادیوی لندن بلند شد؛ و صدای روسها از حلقوم توده ایها که رضاخان چنین بود و چنان شد.

آنچه که او را به حرکت میآورد و مایه توفیقش میشود؛ خواستن بود تا سرحد عشق؛ و نه در حدود عقل و حساب. ایرانی میسازد که هر چه پس از او ساخته شود؛ پایه آن یعنی شفته و آهک آن؛ که البته شفته و آهک از اوست؛ و هر چه خراب میشود به دست دشمنان اوست؛ که دشمن ایران هستند. چون اوست که برای اولین بار ارتش نوین درست میکند. برای اولین بار دانشگاه درست میکند. اولین بار مدارس به سبک جدید و کتابهای درسی درست میکند. برای اولین بار برای مردم شناسنامه درست میکند. دفاتر اسناد رسمی درست میکند. وحدت بمملکت میبخشد و تحصیل و ترقی را حق همه طبقات جامعه میداند. و چنانچه گفته شد؛ اوست که پایه نوسازی؛ و ایرانی نو را میریزد.

مرحوم حاج یحیی دولت آبادی در کتاب خود از خدمات مجلس پنجم در دوران رضاشاه مینویسد: «مجلس بایک نشست و برخاست القاب فصاحت او را بکلی لغو کرد و نام خانوادگی را به جای القاب تصویب نمود. گفتم القاب فصاحت او را؛ چون در دوران سلطنت قاجاریه لقب فروشی متاعی از امتعه درباری شده بود و به حدی وسعت یافته بود که نامها فراموش شده بودن؛ و برای پیدا کردن لغت برای لقب؛ طوری دایره تنگ گشته بود که بناچار یک لقب را باشخاص متعددی صادر میکردند. دیگر آنکه قانون نظام اجباری را که بعدها به رعایت احتراز از لغت اجبار؛ نظام وظیفه خوانده شد؛ مجلس

پنجم باتفاق آراء میگذرانند و بارسنگین دفاع از وطن را از دوش رعیت زادگان برداشته و بدوش تمام افراد ملت میگذارد. دیگر از کارهای مجلس پنجم در زمان رضاشاه؛ تغییر دادن نام ماههای عربی و ترکی بود به نامهای فارسی. ماههای موش و بقر و بره و گاو؛ جای خود را به فروردین و اردیبهشت و خرداد داد.

از کارهای مهم دیگری که در نیمه اول سال ۱۳۰۴ خورشیدی توسط دولت و مجلسین انجام گرفت؛ یکی تاسیس یک بانک ایرانی از محل کسور بازنشستگی صاحبمنصبان بود؛ و دیگر آنکه قانون انحصار قند و شکر بود که بتصویب مجلس رسید؛ که عواید آن برای تاسیس راه آهن سراسری کشور اختصاص داده شد.

رضا شاه پهلوی که به حق کبیرش خوانده اند؛ مردی بود که رویاهای ظاهرا "غیرممکن خود را بمرحله عمل درآورد و به حقیقت قابل رویت پیوند داد.

رضاشاه یک پدیده باارزش دیگری نیز بملت خود هدیه کرد که کمتر کسی از آن صحبت کرده است و آن غرور ملی و حس دلبندی بملیت ایرانی بود.

اوباتوجهات شخصی به پژوهشهای باستانی در نقاط تاریخی کشورمان توسط استادان و متخصصین داخلی و خارجی؛ با تاسیس موزه های مجلل در تهران و شهرهای بزرگ و تشویق و کثاندن مردم برای دیدار از این موزه ها احساسات و افکار مردم تازه بیدار شده را در راه بازیابی هویت گمشده و افتخارات فراموش شده گذشته آنان هدایت نمود. و در این کار بزرگ آنچنان توفیق یافت که مردم رفته رفته؛ نامهای پرافتخار تاریخی خود را بجای نامهای عربی برنوزادان پسر و دختر خود میگذاشتند. و نیز انتخاب گاه شمار و یاسالنامه خورشیدی بعنوان تقویم رسمی کشور و سرانجام تاکید او در بزرگداشت مراسم و سنتهای ایرانی که نشان دهنده روحیه ملی و ناسیونالیستی آن مرد بزرگ تاریخ ایران زمین بود.

قیام تاریخی سردار بزرگ ایران رضاشاه بزرگ در سوم اسفندماه سال ۱۲۹۹ زیربنای حرکت ایران بسوی خوشبختی و تمدن؛ ورهائی ایرانیان از استعمار مذهبی و سازندگی ایران نوین بود.

روانش شاد و یادش همیشه گرامی باد

برگرفته بخشی: از بیانات استاد دکتر عزت الله همایونفر
حمیدمنصوری.